

ارتباط یک فیلمساز و سوژه مستند بود یعنی یک رفاقت و دوستی بین من و دو شخصیت اثر شکل گرفت.

در مسیر تولید این مستند با چه چالش‌هایی مواجه بودید؟

در این مسیر من باید به نوعی با ریتم زندگی آن‌ها هماهنگ می‌شدم که حریم شخصیشان حفظ شود و تلاش کردم که حس لحظات بیش از میمیک، در کلام آن‌ها جاری شود. کار کردن با افراد کم‌بینا و نابینا ویژگی‌های خاصی دارد به عنوان مثال من هیچ وقت در زمانی که آن‌ها مطلع نبودند دوربین را روشن نکردم، هیچ وقت سعی نکردم در طول این فیلمبرداری‌ها که یک سال زمان برد به صورت پنهانی فیلمبرداری بکنم. اگرچه همیشه این چالش ذهنی من بود که آیا این کار را باید کرد یا نه اما تصمیم گرفتم که تمام بخش‌های فیلم را با اطلاع آن‌ها کار کنم هرچند که شاید کمتر ممکن بود متوجه شوند. تلاش من بر این بود که این روند آگاهانه باشد و بدانند که من آن لحظه‌ها را ثبت و ضبط می‌کنم.

بازخورد جامعه نابینایان نسبت به مستند «با من برقص» چگونه بود؟

تا این لحظه فیلم اکران محدودی داشته ولی بازخورد خود شخصیت‌ها و وقتی خروجی کار را دیدند خیلی خوب بود و فیدبک خوبی دریافت کردیم. خوشبختانه آن‌ها فیلم را دوست داشتند و این برای من خیلی دلگرم‌کننده بود.

همکاری با تهیه‌کننده چگونه آغاز شد و پیش رفت؟

این اولین همکاری من با آقای عود سیمین نبود قبلاً هم ما با هم کار کرده بودیم. من پس از اینکه با سوژه‌های فیلم آشنا شدم و مرحله تحقیقات و پژوهش را انجام دادم، مسئله را با آقای عود سیمین مطرح کردم ایشان هم استقبال کردند و با گفتگوهایی که هم داشتیم به آن رویکرد و ایده اصلی فیلم رسیدیم و من تولید فیلم را شروع کردم. ما همکاری خیلی خوبی داشتیم و با توجه به استقبال و علاقه‌ی آقای عود سیمین به موضوع فیلم، بدون اینکه با جایی قرارداد ببندند، همکاری ما آغاز شد. مردم و ما تولید آغاز کردیم. فرایند تولید یک سال طول کشید و بعد از فیلمبرداری و رسیدن به یک رفاقت اولیه همکاری با مرکز گسترش مطرح شد و مرکز گسترش هم خوشبختانه از فیلم حمایت کرد.

آیا برای این مستند پخش جهانی و ارسال به جشنواره‌های خارجی نیز در نظر گرفته شده؟

بله، قطعاً. موضوع فیلم خیلی انسانی و جهان‌شمول است. ما درباره‌ی امید و مواجهه‌ی انسان با فقدان حرف می‌زنیم، چیزی که برای همه‌ی آدم‌ها، فارغ از زبان و فرهنگ، قابل درک است. ما سعی داریم فیلم را برای چند جشنواره‌ی بین‌المللی آماده کنیم تا بتوانیم آنجا هم اکران و پخش داشته باشیم و امیدوارم مخاطب خارجی هم بتواند با دنیای راحله و فائزه ارتباط برقرار کند.

چگونه فیلم به اکران هنر و تجربه رسید؟

بعد از تمام شدن تدوین، ما فیلم را برای دفتر هنر و تجربه فرستادیم که خوشبختانه مورد استقبال قرار گرفت و پذیرفته شد. به نظر من اکران در هنر و تجربه انتخاب درستی بود، چون مخاطب هنر و تجربه به دنبال فیلم‌هایی با نگاه انسانی‌تر و تأمل‌برانگیزتر است و برای من نیز خیلی ارزشمند است که اولین اکران رسمی فیلم در کنار آثار جدی و هنری دیگر اتفاق افتاد.

سخن پایانی

برای من، با من برقص یک دعوت به زندگی است. رقص در عنوان فیلم استعاره‌ای از ادامه دادن است، از اینکه حتی وقتی زمین ناهموار و نور کم‌رنگ است، باز هم می‌توانی با ریتم خود حرکت کنی. ما همیشه منتظریم شرایط بهتر شود تا زندگی کنیم، اما شاید باید یاد بگیریم در همین وضعیت فعلی، برقصیم. این فیلم تلاشی بود برای نشان دادن همین حس، اینکه امید، همیشه از دل تاریکی بیرون می‌آید، نه از نبود آن. اگر تماشای این فیلم باعث شود، حتی برای لحظه‌ای کسی دلش بخواهد با تمام ضعف‌ها و دردها به زندگی لیخن بزند، من حس می‌کنم هدفم برآورده شده است.



علیرضا اسحاق زاده
آهنگساز

در این اثر زندگی موج می‌زند

در ابتدا از چگونگی ملحق شدنناتان به این پروژه مستند بگویید.

من به واسطه علی فرد که خود کارگردان است و بیشتر در دو اثر با او همکاری داشتم با محمد صفا آشنا شدم. در قراری که پیش از شروع همکاری با محمد صفا داشتیم، شخصیت حرفه‌ای، درست و دقیق محمد صفا واقعاً مرا تحت تأثیر قرار داد و بعد که فیلم را دیدم از فضای فیلم و آن حس خاص و خالصی که در اثر وجود داشت واقعاً لذت بردم. در واقع در این اثر زندگی جاری بود و موج می‌زد به همین علت تصمیم گرفتیم که در این پروژه حضور داشته باشم و همکاری کنم. من در آغاز چند بار فیلم را دیدم و به اینکه کدام بخش‌ها به موسیقی نیاز دارد مشورت‌هایی با محمد صفا داشتیم. یک نکته بسیار لذت بخش در این همکاری، احترامی بود که محمد صفا کارگردان فیلم به تصمیمات من گذاشت و هرچند که برای نوع موسیقی و فضای موسیقی فیلم مشورت می‌کردیم تا به یک دید مشترک برسیم، باز در کل دست مرا باز گذاشت و به من اطمینان کرد تا کار را انجام دهم.

در ساخت موسیقی این اثر از کدام سازها استفاده شد و در انتخاب سازها و سبک موسیقی کار به چه مواردی توجه کردید؟

در ابتدا باید بگویم که موسیقی این فیلم مشخصاً در ژانرهای شناخته شده موسیقی قرار نمی‌گیرد. انتخاب من برای موسیقی این فیلم در کتگوری سینماتیک موزیک، با ساختار الکتروآکوستیک بود. اما در موسیقی فیلم محدودیتی برای استفاده از سه عنصر یعنی ساز، اینسترومنت و ساند وجود ندارد و دست آهنگساز برای استفاده از تمام ساند‌ها، اینسترومنت‌ها و سازها بسته به موضوع، ژانر و فضای فیلم کاملاً باز است. گاهی پیش می‌آید که با کمترین متریا یک موسیقی زیبا و مناسب فیلم ارائه دهیم و گاهی نیاز است که از موسیقی حجیم یا ارکستر بزرگ استفاده شود و گاه نیز پیش می‌آید که برای یک موسیقی فیلم از ساندی استفاده شود که به مثابه یک اینسترومنت است و می‌تواند فضای مورد نظر را به موسیقی اثر اضافه کند. من برای این فیلم از سه ساز پیانو، گیتار برای ایجاد فضا و ویلون به صورت سولو بر روی همه این موسیقی‌ها استفاده کردم.

به عنوان یک آهنگساز بفرمایید که چه نکته‌ای سبب می‌شود برای بخشی از اثر موسیقی را لازم بدانید و برای بخش دیگر نه؟

به نظر من اولین چیزی که برای آهنگساز فیلم مهم است و باید مورد توجه قرار دهد این است که کجای فیلم به فضاسازی برای ساخت موسیقی، برای پلان‌هایی که به موسیقی نیاز دارند تا بتوانند به روند و فضای فیلم کمک کند و بیننده نیز فیلم را راحت‌تر درک کند. به من پس از دیدن مستند با من برقص، به این نتیجه رسیدم که اگر بخواهیم به بسیاری از لحظه‌های این فیلم موسیقی اضافه کنیم، یک بار احساسی را به فیلم افزوده‌ایم و این ما را از هدفمان کمی دور می‌کند بنابراین تصمیم گرفتیم که در آن بخش‌ها از موسیقی استفاده و بار احساسی رو بیشتر نکنیم. در واقع ما نمی‌خواستیم صرفاً با برانگیختن احساس مخاطب او را به کاراکترهای این مستند نزدیک کنیم. پیرو همین امر تصمیم گرفتیم جایی موسیقی به اثر اضافه شود که این دو شخصیت داستان تصمیم می‌گیرند که یک کار مشترک را انجام دهند و بعد هم با موسیقی تیتراژ، مخاطب برآیند کلی فیلم را می‌شوند.

سخن پایانی:

از شما و روزنامه محترم صبا تشکر می‌کنم و امیدوارم که شما و رسانه‌های دیگر سبب شوید تا این فیلم بیشتر دیده شده و سینمای مستند در جامعه جدی گرفته شود تا مردم بیشتر فیلم مستند ببینند و در نهایت فیلم‌های بیشتری در این زمینه‌ها ساخته شود.



جمال عود سیمین
تهیه کننده



فائزه باقری
بازیگر

می‌توان ندید اما زندگی کرد

از جذابیت این پروژه که در نهایت به همکاری ختم شد بگویید.

در همان اطلاعات اولیه که نسبت به پروژه بدست آوردم متوجه شدم که رفتار خانم راحله و نگاه و نسبتش به زندگی کاملاً متفاوت است و کنتراست رفتار و نگاه او با کسی که در حال از دست دادن کامل بینایی خود است، توجه مرا به خود جلب و این سوال را ایجاد کرد که آیا دیدن، باعث می‌شود که نسبت ما انسان‌ها با زندگی پررنگ‌تر و عمیق‌تر شود؟ یعنی من وقتی که ببینم، می‌توانم زندگی را در آغوش بکشم یا نه! دیدن و زندگی دو واژه‌ای بودند که در این مستند برای من خیلی جذاب بود و به نظر می‌شد در نگاه و رفتار این دو سوژه، این دو کلمه را واکاوی کرد. آیا کسی که نمی‌بیند زندگی کم‌رنگ می‌شود و دیدن و زندگی نسبتی این چنین نزدیک به هم دارند! به نظر من دو کاراکتر این مستند پاسخ این سوالات را می‌دهند، راحله به ما اثبات می‌کند که می‌توان ندید، زندگی کرد و دیگران را هم به زندگی دعوت کرد.

آیا در مسیر تهیه کار با مسائل خاصی روبرو بودید؟

همیشه این مسئله در تولید مستند وجود دارد که چه به سوژه نزدیک شوی و چه از سوژه فاصله بگیری، پیرو آن امکاناتی را از دست می‌دهی. حال در این اثر فائزه و راحله باید احساس راحتی می‌کردند و این مسئله زمان پروژه رو این خیلی طولانی کرد. ما باید مدت زیادی در کنار آن‌ها می‌بودیم تا آن لحظات را بگیریم.

سخن پایانی

برای فیلم مستند نمی‌توان تبلیغ زیادی انجام داد و نیاز است که دهان به دهان و رو در رو این تبلیغات انجام شود. به همین علت بسیار مهم است مخاطبانی که فیلم را دیده‌اند آن را به دوستان و آشنایان معرفی کنند و تجربه‌ای که از دیدن این فیلم داشته‌اند را به اشتراک بگذارند چرا که تماشای این اثر یک تجربه جدید است. اگر این اشتراک گذاری سبب شود تا این فیلم دیده شده و بفروشد، به نظر من اتفاق خوبی هم برای جامعه نابینایان و هم برای سینمای مستند خواهد بود.

حضور در این مستند چه چالش‌ها و تجربه‌ای به همراه داشت؟

حضور در این مستند هم چالش بود و هم فرصت، هم تهدید و هم مزیت، من با بحران نابینایی‌ام در بازه زمانی تولید این مستند بیشتر دست و پنجه نرم کرده و مواجهه عمیق‌تری را تجربه کردم. همانطور که در اثر می‌بینید، گاه چشمانم را می‌بستم و سعی می‌کردم فعالیت‌های روزانه‌ام را انجام دهم تا خودم را با آن شرایط آداپته کرده و سازگار شوم. در واقع می‌خواستم خودم را برای زمانی که قرار است دیگر هیچ چیزی را نبینم آماده کنم. می‌توان گفت که این مستند از این جهت برای من جنبه آماده سازی داشت ولی این قضیه، همزمان و توأمان رنج و دردی را در وجود من به ودیعه گذاشت، چرا که هنوز به آن پذیرش کامل و عمیق نرسیده بودم که یک روزی قرار است دیگر هیچ چیزی را نبینم و همه دنیای من، همان سیاهی شود که از آن وحشت دارم یا این که دیگر نتوانم مادرم را ببینم. همه این‌ها دردهای بزرگی برای است و هنوز هم این مسئله برای من مرتفع نشده است.

این مستند برای من به عنوان مخاطب مانند یک آیین عمل کرد و احساس کردم که حین تماشای آن علاوه بر درک دنیای کاراکترها، به درک عمیق‌تری از خودم نیز می‌رسم. اما آیا شما نیز به عنوان کاراکترهای این مستند، اثر را چون آیینی‌ای از زندگی خود در نظر می‌گیرید؟

بله این مستند واقعاً مثل یک آیین عمل می‌کرد و زندگی واقعی ما را به نمایش گذاشت، هرچند که همه ابعاد آن را به تصویر کشید حال با بخاطر محدودیت‌هایی که وجود داشت یا اینکه ما نمی‌توانستیم در جنبه‌های دیگر هم فعالیت داشته باشیم. ما در همان محدوده خودمان، بسته به این شرایط که در یک شهر دیگر و دور از خانواده، دوستان و آشنایان زندگی می‌کردیم و همه این‌ها باعث می‌شد که یه چارچوب بندی محدودی داشته باشیم و نتوانیم آنقدر مانور دهیم و در همه حوزه‌ها زندگی واقعی مان را به نمایش بگذاریم ولی باز هم اینکه جنبه رئال و طبیعی بودن آن عین آیینی بود، هست و همچنان خواهد ماند. فکر می‌کنم همچنان تا زمانی که بحث بینایی‌ام این بالا و پایین شدن‌ها را داشته باشد و به یک ثباتی نرسد با چالش‌های این معضل مواجه خواهیم بود تا زمانی که یا همین بینایی محدود برابرم تثبیت شده و باقی بماند و یا اینکه همین بینایی اندک نیز صفر شود.